



www.javaan.net

نشریه اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی ایران

شماره ۲۲ - ۱ دی ۱۳۸۳

کمیتہ اقدام کارگری

سرسخن

آقای چاوز! با خاتمی دست ندهید!

نامه سرکشاده به رئیس جمهور هوگو چاوز

صفحه ۹

از ماست که پر ماست!

اهمیت شانزدهم آذرماه امسال در میان هیاهوی حضور خاتمی در دانشکده فنی تهران گم شد. این که خاتمی با چه انگیزه ای پس از مدتها حذر از جامعه دانشگاهی در جمع دانشجویان حاضر شد و چه گفت و چه استقبالی دید، اینک اهمیت چندانی ندارد. مهم این است که یکی از پراهمیت ترین روزهای تقویم جنبش دانشجویی ایران باردیگر همانند سالهای پیش در سردرگمی سیاسی دانشجویان بدون دست آوردی شایسته گذشت.

صفحه ۴

بیست و نه آبان را روز همبستگی با کارگران زن سازیم

روز ۲۹ آبان روز سالگرد تصویب قانون خروج کارگران موقت از قانون کار را قرار است کارگران تحت سازماندهی ارگان های دولتی (مانند خانه کارگر) برگزار کنند. کارگران ایران ضمن استقبال از این موقعیت، همواره قادرند تا این مراسم را تحت کنترل و سازماندهی خود درآورده و نیز آنرا به روز اعتراض به قانون خروج کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر و روز همبستگی با کارگران زن اعلام نمایند.

صفحه ۷

مناظره دوکارگر

صفحه ۵

برنامه اقدام کارگری

به مناسبت اول ماه مه



مهدی ریاضی

به مناسبت اول ماه مه

برنامه اقدام

کارگری

طرح پیشنهادی

صفحه ۲

نه هر آن که سرتراشد قلندری داند!

صفحه ۹

نقش پرولتاریا از دیدگاه مارکس

صفحه ۱۰

www.javaan.net

به مناسبت اول ماه مه

برنامه اقدام کارگری طرح پیشنهادی

۵- مبارزه برای رهایی ملت های تحت ستم

در ایران چندین ملت وجود دارد. اکثریت جامعه از ملت های غیرفارس تشکیل شده است. امپریالیزم با ایجاد دولت های قوی وابسته به خود و با تکیه بر بزرگترین ملت ایران، یعنی فارس ها، سایر ملت را سرکوب و آنان را از کلیه مزایای اولیه زندگی محروم کرده است. امپریالیزم سلطه خود را از طریق ایجاد ابزار سرکوب در دست دولت مرکزی علیه هر جنبش ملی، استوار کرده و تاکنون به حیات و حضور خود در منطقه ادامه داده است. در نتیجه، این ملت ها از ستمدیده ترین بخش های جامعه شده اند و بطور دائم در تخاصم با دولت مرکزی قرار می گیرند و بطور پیگیر توسط قوای دولت مرکزی سرکوب و قتل عام می شوند. سرکوب کلیه حقوق ملی ملت های غیرفارس، همواره یکی از ارکان اصلی ادامه حیات دولت های سرمایه داری در ایران بوده است. دولت های مرکزی از طریق سرکوب ملت های تحت ستم وفاداری خود را به امپریالیزم نشان می دهند. همانطور که مشاهده شد، چه در دوره نظامی شاهنشاهی و چه در دوره کنونی محور اصلی اقدام دولت ها، علیه زحمتکشان کرد و ترکمن و عرب بوده است.

بعلاوه، این مردم تحت ستم و محروم، در اغلب شرایط انسجام ملی و ارضی خود را از دست داده اند. امپریالیزم بنا بر اهداف خود مردم منطقه را منشعب کرده است. مرزبندی های کاذب بوجود آورده است. مردمی که در حوالی این مرزها زندگی می کردند بطور تصنعی تجزیه شدند. برای مثال آذربایجانی ها بین روسیه تزاری و ایران؛ کردها بین ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه؛ و بلوچ ها بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شدند. این ملت ها توسط

دولت های مرکزی تحت شدیدترین سرکوب ملی و استثمار قرار گرفته اند.

در نتیجه ابتدائی ترین و اولین گام در راه رهایی مردم تحت ستم منطقه از میان برداشتن سلطه امپریالیزم و دولت های مستبد سرمایه داری مرکزی وابسته به آن است. زیرا که این دولت ها همواره در مقابل خواست های به حق این ملت ها از هیچ شیوه ای ابا نداشته اند. مناطق زندگی این ملت به صورت مناطق اشغال شده در آمده و ارتش دولت مرکزی هرگونه حرکتی را بطور وحشیانه سرکوب می کنند.

کارگران و زحمتکشان فارس نباید تحت تاثیر عوامفریبی های دولت مبنی بر ایجاد افتراق بین آنان و ملت های ستمدیده، قرار گیرند. زحمتکشان سراسر ایران باید از آزادی کامل و حق تعیین سرنوشت ملت ها، دفاع راسخ کنند.

تنها از این طریق است که کارگران فارس قادرند ستمی را که به نام آنان توسط دولت مرکزی، بر متحدان خود روا داشته شده است، جبران کنند. ملت های ترک، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن؛ ارمنه و افغانی با ملت فارس تضادی ندارند. دشمن کلیه زحمتکشان دولت سرمایه داری است.

کارگران مبارز ضد سرمایه داری و پیشرو خواهان مطالبات زیر هستند:

۱- غیر قانونی اعلام کردن تحمیل هرگونه ستم براساس زبان، فرهنگ و نژاد. دولت مرکزی باید بلافاصله ارتش خود را از مناطق زندگی ملت های تحت ستم خارج کند. و برنامه وسیع عمرانی برای احیاء مناطق ویران شده به اجرا بگذارد.

۲- برسمیت شناخته شدن حق کلیه ملت های تحت ستم ایران در تعیین سرنوشت خود تا سرحد ایجاد دولت ملی. ملت ها باید بتوانند از طریق تشکیل مجلس های مؤسسان ملی خود، بطور دموکراتیک سرنوشت خویش را تعیین کنند.

۳- ایجاد همبستگی با سایر ملت تحت ستم در کشورهای همسایه و کمک رسانی و گسترش مبارزات آزادی بخش

این ملت ها در جهت مقابله با اجحافات دول سرمایه داری.

۶- اتحاد کارگران و دهقانان

دهقانان حدود ۳۰٪ جمعیت شاغل ایران را تشکیل می دهند. رهایی کلیه زحمتکشان ایران از یوغ سرمایه داران و امپریالیزم بستگی به وحدت کارگران و دهقانان دارد. کارگران باید از مبارزات دهقانان فقیر حمایت کرده و برنامه اقدام کارگران باید پاسخگوی نیازهای توده های وسیع دهقانان فقیر نیز باشد. در خواست های عمومی کارگران در مورد مسئله دهقانان از قرار زیرند:

۱- زمین های کلیه مالکین و زمینداران بزرگ باید بدون پرداخت غرامت به تصرف دهقانان در آیند. اداره این زمین ها باید به شوراهای دموکراتیک دهقانان واگذار شود.

۲- کلیه بدهی های دهقانان به دولت، نزول خوران و زمینداران بزرگ باید فوراً لغو گردد. دولت باید امکانات سهل اعطای اعتبارات و قرض های بدون بهره به دهقانان را فراهم سازد. دهقانان باید قادر به تشکیل تعاونی های تولیدی تحت کنترل شوراهای دهقانی باشند.

۳- کلیه شرکت های بزرگ کشت و صنعت باید ملی شوند و تحت کنترل کارگران کشاورز قرار گیرند.

۴- اداره امور کلیه شرکت های تعاونی روستایی و سهامی زارعی باید به خود دهقانان واگذار شوند. در این شرکت ها افراد نباید براساس مقدار زمین امتیاز ویژه ای دارا باشند.

۵- زمین های کشاورزان خرده پا نباید به اجبار از آنان پس گرفته شوند.

۶- دولت باید برنامه توسعه آبیاری مصنوعی و توسعه شبکه برق سراسری، همراه با برنامه تامین بهداشت و تحصیل رایگان را اجرا کند. کلیه دهقانان باید همانند سایر شهروندان از مزایای اولیه زندگی برخوردار باشند. تکنیک های پیشرفته تولیدی و ماشین آلات لازم کشاورزی باید از طریق موسسات غیرانتفاعی با شرایط سهل در دسترس کشاورزان قرار گیرد.



۷- اسکان دادن اجباری ایل نشینان باید متوقف گردد. کنترل مناطق ایل نشینان باید به خود آنان واگذار شود.

۷- نبرد برای دموکراسی

دولت سرمایه داری همواره خواهان سرکوب حقوق دموکراتیک کارگران و کلیه قشرهای تحت ستم در جامعه است. دولت با هرگونه آزادی هر چند محدود مخالفت می ورزد. آزادی بیان، تجمع و اعتصاب، کل نظام سرمایه داری را مورد سوال قرار می دهد. زیرا که امروز صرفاً عده ای سرمایه دار صاحب کلیه ابزار تولید، بانک ها و زمین ها و کارخانه ها هستند و هرگونه اعتراضی به این منابع، کل حیات آنان را به مخاطره می اندازد. دولت سرمایه داری حافظ منافع این سرمایه داران است و به این علت به محض وقوع اعتراضات توده ای پاسداران، بسیجی ها و «لباس شخصی ها»، پلیس و ژاندارم را به جان مردم می اندازد و هر اعتراضی را سرکوب می کند. کشتار کارگران خاتون آباد؛ جامکو؛ شادانپور و اسلام شهر نمایانگر اقدامات دولت در حفاظت از سرمایه داران است.

مطالبات کارگران و زحمتکشان ایران در نبرد برای دموکراسی از قرار زیرند:

۱- آزادی های دموکراتیک- تامین آزادی های سیاسی و مدنی. لغو کامل سانسور، آزادی بدون قید و شرط بیان، تشکلات سیاسی، اندیشه، آزادی تظاهرات و تجمع های صنفی و سیاسی، آزادی کلیه احزاب و گروه های سیاسی، آزادی و حقوق مساوی برای زن و مرد و کلیه مذاهب جامعه و آزادی سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری و دهقانان و ملیت ها از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک مردم ایران هستند.

۲- جدایی مذهب از دولت- بدون جدایی مذهب از دولت استقرار یک جمهوری دموکراتیک کارگری امکان پذیر نیست. مذهب امری کاملاً خصوصی است. مسلماً آزادی کامل و بدون قید و شرط مذهب و عقاید باید برای کلیه اعضای جامعه تامین گردد. بنابراین، کلیه ادیان و مذاهب باید از لحاظ شکل سازمانی، مالی و قانونی کاملاً از دولت جدا باشند.

قوانین یک جامعه نمی تواند بر قواعد و قوانین یک مذهب مشخص متکی باشد (حتی اگر آن مذهب اکثریت باشد). بخشی و یا کل بودجه یک کشور نمی تواند صرف مخارج یک مذهب خاص گردد. جامعه نمی تواند برای سلسله مراتب یک مذهب خاص حقوق سیاسی و اجتماعی ویژه قائل شود.

برنامه و سیاست های دولت ایران، برنامه ای برای اقدام سرمایه داری است. هدف آنان حراست و حفاظت از نظام سرمایه داری و احیاء روابط نزدیک با سرمایه داری جهانی است. نقشه آنان اعمال استثمار مضاعف بر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران است. قصد آنان اخذ ارزش افزوده و انباشت ثروت از طریق خرید نیروی کار زحمتکشان به بهایی ارزان تر از ارزش واقعی آنست. در تقابل با برنامه آشکار و پنهان سرمایه داران برای استثمار کارگران، ضروری است که زحمتکشان نیز برنامه اقدام خود را داشته باشند. برنامه ای که آنان را برای مقابله روزمره با دولت سرمایه داری آماده کرده و شرایط را برای استقرار حکومت کارگری آماده کند. اکنون با پیوند آشکار نظام سرمایه داری جهانی با دولت سرمایه داری ایران؛ کلیه قشرهای استثمارشونده جامعه: کارگران؛ زحمتکشان؛ ملیت های تحت ستم؛ جوانان مبارز و زنان مبارز، می توانند برنامه اقدامی که آنان را زیر یک پرچم واحد ضد سرمایه داری و برای مبارزات روزمره ضد سرمایه داری گرد آورده و متحد کرده؛ تدوین کنند. مفاد این برنامه می تواند متکی بر مطالباتی باشد که از آگاهی کنونی قشرهای تحت ستم آغاز شده و آنان را برای مقابله روزمره با سرمایه داری تا سرحد کسب حکومت کارگری؛ رهنمود دهد. کارگران و زحمتکشان می توانند پیرامون مفاد این برنامه؛ مبادرت به خود سازماندهی کرده و در هر حوزه مبارزاتی با معرفی نمایندگان واقعی خود، وارد صحنه عمل گردند.

۳- انتخابات آزاد- کلیه مناصب و مشاغل دولتی باید انتخابی باشند. دولت کلیه مناصب را از بالا تعیین کرده و تمام آنها انتصابی اند. کارگران و زحمتکشان هیچ کنترلی بر انتخاب ندارند. در انتخابات مجلس اگر تقلب صورت

نگیرد؛ تمام نمایندگان نظرات یک عده معدودی را در مجلس نمایندگی می کنند. مردم باید بتوانند، در انتخاب تمام ماموران حکومتی مستقیماً شرکت کنند و بر آنها نظارت کامل داشته باشند. هیچکدام از ماموران نباید حقوقی بیشتر از حقوق متوسط کارگران داشته باشند. انتخاب کنندگان باید هر لحظه بتوانند انتخاب شدگان را بر کنار کنند.

۴- نهادهای سرکوب- کلیه دستگاه های اختناق و سرکوب باید منحل گردند. تنها راه ادامه حیات دولت ابزار سرکوب و اختناق است. پلیس مخفی (لباس شخصی ها)، پلیس و کمیته ها از ارکان و پایه های دولت سرمایه داری به شمار می آیند. کارگران و دهقانان مسلح تحت کنترل شوراهای شهری و روستائی خود قادر به حفظ نظم در شهرها و دهات هستند. کلیه نهادهای سرکوب باید منحل گردند و نظارت بر امور روزمره شهرها به خود مردم واگذار شود. سنت کمیته های محلات دوران قبل از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ باید احیاء شود و کمیته های دولتی فعلی که کاری جز جاسوسی و اذیت و آزار کارگران را ندارند باید منحل گردند. کلیه دادگاه های نظامی و مذهبی که هزاران جوان را بدون محاکمات واقعی، هر چند صباح یا به جوخه اعدام می سپارند و یا سر به نیست می کنند، باید از بین بروند. برای محاکمه همه جرایم باید هیات منصفه متشکل از مردم عادی حضور داشته باشد. قضات باید منتخب مردم باشند.

لطفاً تکثیر کنید و به دست کارگران پیشرو برسانید!

مهدی ریاضی

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۳

mehdi_riazi@hotmail.com

<http://iwsn.topcities.com/RIAZI/in>

dex.html



سر سخن

با این تفاوت که پایگاه روشنفکری طبقه متوسط ایران اگر در بزرگداشت‌هایی نه چندان دور از امروز فریاد می‌زد: اصلاحات، اصلاحات این است شعار مردم! اینک جای رفرم، مطالبه‌ی کم رنگ سالهای گذشته را پررنگ تر ساخت و رفراندم را نشاناند!

رفراندمی که در ماهیت همان رفرم است اما به ظاهر ادیکال تر. رفرم دیروز و رفراندم امروزی کاربرد برای طراحان و حامیان آگاه به مفهوم واقعی آن دارند. هر دو ابزاری هستند برای رهایی سیاسی جامعه مدنی از دیکتاتوری مذهبی- سرمایه داری فعلی و جایگزینی آن با دولتی دمکراتیک. دولتی که اگرچه به علت فقدان زیرساختهای لازم هرگز نمی تواند در اندازه‌ی الگوهای اروپایی خود کمال یابد، اما برای انحلال در نظم نوین جهان سرمایه داری قابل هضم باشد.

این چنین است که امروز، لیبرالهای بی نصیب از قدرت و نیز روشنفکران طبقه متوسط، منافع طبقاتی خود را در شعارهایی که با رنگ و لعاب فریبانه، عامه پسند گشته اند، در غیاب نیروهای انقلابی به تمامی اقشار اجتماع نسبت می دهند و رفراندم می شود مطالبه مردم! ضروریست که این شوالیه های جان برکف، به مردم، این لحاف چهل تکه از وصله های ناجور، بگویند که رفراندم برای چه و چگونه و مهم تر به نفع که؟ و چون بی شک هیچ یک به صراحت نمی گویند، همان گونه که برای اقبال این مردم به رفرم هشت ساله نگفتند، بر ماست که این کالبد را بشکافیم و راه را بر راهزن انقلاب ببینیم.

این رفراندم برای تغییر مسالمت آمیز قانون اساسی حکومت جمهوری اسلامی طراحی شده است. قانونی که به قلم سرمایه دار نوشته شده است و از تیغ نظارت ارتجاع مذهب گذشته. تحفه ای که دولت ولایت فقیه بر پایه آن زنان را از حقوق برحق خود محروم می کند، آزادی سیاسی را منکر می شود، مخالفان را سرکوب می کند و ...

بنابراین از نظر تمام مردمی که تحت ستم چنین قانونی قرار گرفته اند، بایستی تغییر کند. اما آیا همه به یکسان رنج می برند؟ و یا آیا تمامی رنجها برابرند که بتوان یک نسخه برای علاج دردهای اجتماع پیچید؟ آن زنی که پوشش اسلامی را به اجبار بر تن می کند، از نیمی از حقوق مردان بهره مند می شود و هم زمان با یک قرارداد موقت کار به بردگی مدرن قرن بیست و یکم تن می دهد، با رفراندم چه به دست می آورد؟

فرض کنیم که این رفراندم برگزار شود و قانونی مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر تصویب گردد، در یک دولت دمکراتیک با به رسمیت شناخته شدن حقوق مدنی اش به عنوان شهروند نظام سرمایه داری، برای این زن چه اتفاقی می افتد؟

روسی از سر برمی دارد، حق حضانت فرزند، تعیین محل سکونت و ... نصیبش می شود و هم چنین در این دمکراسی بورژوایی برابر با بردگان مذکر نظام سرمایه داری، با کارگران مرد استثمار می شود! افتخار او عضویت در جامعه مدنی مدرن است. جایی که قانون جنگل نه به شکل زنده دیکتاتوری مذهبی که با همان محتوا اما در لباس شکل سرمایه داری دمکراتیک، به انساتها تحمیل می گردد.

اما این رفراندم را چگونه و در چه زمانی می توان برگزار کرد؟

طراحانش برگزاری آن را به درستی به زمانی موکول می کنند که زیربنایش ایجاد شده باشد. احزاب آزاد شکل بگیرند، اصناف تشکلهای واقعی خود را داشته باشند و مطبوعات برای بیان مطالبات و دیدگاههای طبقات مختلف جامعه آزاد باشند و تمامی این پسترها بایستی در یک فضای بدور از خشونت و با به کار بستن ابزارهای مدنی مبارزه به دست بیاید. به این معنا که نیازی نیست نظام جمهوری اسلامی و وابستگان آن را به دور بیافکنیم. گرگ درنده خورا با منطق خود مجاب می سازیم که بهتر است از دریدن وحشیانه ی گوسفندان منصرف شود و در عوض یکی یکی آنها را به مسلخ ببرد. یعنی زمانی که نیزارها به گل بنشینند!!!

و اما چگونگی! دولت مد نظر را می توان با یک انقلاب سیاسی نیز به دست آورد. یعنی به شیوه ی قهرآمیز ماهیت رژیم ثابت بماند و شیوه ی مدرن تری جایگزین آن شود. اما در میان شوالیه ها احمق بزرگ کسی است که بی اعتنا به ریشه های اقتصادی، مناسبات اجتماعی و فرهنگی سرزمین مورد نظر از خاطر ببرد که سربازان چنین انقلاب کاذبی همواره مستعد خلق یک دگرگونی اجتماعی هستند. با توجه به این حقیقت منطقی است که همه دوراندیشان نظام سرمایه داری همواره دگرگونیهای سیاسی را از خشونت طلبی می پالایند، روشهای مسالمت آمیز را تجویز می کنند و رفرم و رفراندم را به تناوب خوراک جنبشهای اجتماعی معترض به نظام حاکم می سازند. برای طراحان پروژه ی رفراندم تنها ابزار مدنی پیروزی در چنین مبارزه ی کودکانه ای، چشم دوختن به دست نهادهای بین المللی نظام سرمایه داری است! جایی که در آن کشورهای توسعه یافته برای سرمایه داریهای حاشیه ای برنامه ریزی می کنند و گویا امروز به این نتیجه رسیده اند که بقای دیکتاتوریهای سرکوب گری همچون جمهوری جنایتکار آخوندی البته با چهره ای ملایم تر از ضروریات حفظ نظم جهان سرمایه داری است. بنابراین با گدایی از این نهادها برقراری یک دولت دمکراتیک به مفهوم آن چه در کشورهای توسعه یافته حاکم است، خیالی بیش نیست. در هر صورت با وضعیت کنونی در بهترین حالت، همان عاقبت رفرم در انتظار رفراندم است و این موضوعی است که بیش از هر کس بر طراحان آن مبرهن می باشد. امثال سازگارا به خوبی واقفند که طرح غیر منطقی شان برای خروج از انسداد سیاسی حاکم بر جامعه محکوم به شکست است.

اینجاست که بایستی انگیزه ی پلید رفرمیستهای دیروز و سینه چاکان رفراندم امروز، بر اقشار فرودست افشا گردد تا بتوان از سردرگمی سیاسی توده ها جلوگیری کرد. از واهمه ی سرسپردگان سرمایه داری خارجی از پیشامد انقلابی اجتماعی پرده برداشت و در مقابل چنین طرحهای موزیانه ای، آلترناتیو کاربردی ارائه کرد. وظیفه ای که بر دوش انقلابیون سوسیالیست بوده و هست و بی شک تا این لحظه در ادای آن کوتاهیهای غیرقابل قبولی به علت افتراق چپ، نفوذ عقاید رفرمیستی، درگیریهای



فرقه ای، سنت زدگی کارگران پیشرو و ... صورت گرفته است.

اگر دانشگاه فریاد می زند: فراندم. اگر توده ها و حتی طبقه کارگر نسبت به فراندم دچار توهم می شوند، ایراد از تعطل نیروهایی مارکسیستی است که آگاهانه یا ناآگاهانه با فرورفتن در لاک محفل گرایی، با صرف تمام انرژی و قابلیت‌های خود بر سر راهکارهای سطحی، جنبش کارگری را از سایر جنبشهای اجتماعی منزوی می سازند و آفت انقلاب اجتماعی می شوند.

به درستی، از ماست که پرماست!

رزا جوان
۱ دی ۱۳۸۳

مناظره دو کارگر (بخش یکم)

کارگر پیشتاز انقلابی: رفیق عزیز فرصت زیادی نداریم باید خودمان را برای مبارزه با سرمایه داری آماده کنیم.

کارگر پیشرو سنتی: صد در صد موافقم. ولی چگونه؟

کارگر پیشتاز انقلابی: باید خودمان را به تشکیلات کارگری و نظریات مارکسیستی مسلح کنیم.

کارگر پیشرو سنتی: صد در صد موافقم. ولی آن تشکیلات و نظریات چیستند؟

کارگر پیشتاز انقلابی: آنها تشکیلات و نظریاتی است که بیش از ۲۰۰ سال است در جنبش کارگری تجربه شده است. همانطور که سرمایه داران ایدئولوژی؛ نظریه پرداز؛ حزب و رهبری، نشریه و در نهایت دولت را در دست خود دارند؛ ما کارگران هم برای مبارزه با نظام طبقه صاحب زر و زور؛ باید به نظریات جنبشمان، حزبمان؛ برنامه مان و عقایدمان و نشریه مان و

نهایتا دولتماند دست یابیم. جهان بینی ما کمونیسم است و حزبمان حزب کمونیستی است.

کارگر پیشرو سنتی: آهای زیادی تند نرو. این حرف ها بوی بدی میدن. اینها حرف های گروههای سنتی است. ما این روش از کار گروههای سنتی را ول کردیم و از آنها بریدیم. مگر یادت رفته چه بلایی سرمان در انقلاب آوردند. همش حرف های بزرگ بزرگ زدند. از "آگاهی از بیرون به درون" و رهبری و حزب و لنین و تروتسکی و مانو حرف زدند بعد سر بزنگاه پشت ما را خالی کردند و رفتند خارج کشور. نه برادر! ما با اینها ابمون تو یک جو نمی ره. این گروهها و حرفشان همه اشتباه از آب در آمده، ما کارگران باید خودمان تشکیلات خودمان را داشته باشیم و از ایسم ها برش کنیم. تشکیلات ما کارگران همان تشکلات مستقل کارگری است. ما که الان به نون شیمان محتاجیم که نمی توانیم به این «ایسم» ها و حزب کمونیستی فکر کنیم. ما می خواهیم دستمزدهای عقب افتاده خودمان را پس بگیریم و یک تکیه نون به دهان خانواده مان بگذاریم. نه! اینها که تو گفتی مسایل ما الان نیست. بایستی اول خودمان را سرپا نگهداریم بعد سر حزب و برنامه و تشکیلات کمونیستی بحث و گفتگو کنیم.

کارگر پیشتاز انقلابی: رفیق جان با تو موافقم که گروهها سنتی پشت ما را خالی کردند. آنها با استفاده از واژه ها ی «مارکسیسم» و «کمونیسم» وارد میدان شده و انقلاب را به جاده خاکی زدند. خودمونو قیم ما کارگران جا زدند و بعد معلوم شد که می خواهند از ما کولی بگیرند. چند تا روشنفکر را به کارگران تحمیل کنند و حکومت خودشان را به جای حکومت شورایی تشکیل دهند. اینها را منم موافقم. ولی بحث های که من کردم ربطی به اینها ندارد. من در مورد دستاورهای نظریات جنبش کارگری در سطح جهانی صحبت می کنم. ما کارگران دارای ۲۰۰ سال سابقه عملی و نظری در سطح جهانی هستیم. تجارب مثبت و منفی. ما در ایران بایستی از چکیده این تجارب استفاده کنیم. بایستی با عقاید مارکس و جنبش کمونیستی آشنا شویم و تمام انقلابات کارگری و تحلیل های آن را

مورد بررسی قرار دهیم و از تجارب مثبت و منفی درس بگیریم. از تجارب مثبت استفاده کنیم و تجارب منفی را کنار بگذاریم.

برای مثال مارکس و انگلس به عنوان نخستین نظریه پردازان جنبش کمونیستی در عصر کنونی؛ اعتقاد به حزب و تشکیلات کمونیستی داشتند و خودشان هم در تشکیلات کمونیستی به نام «اتحادیه کمونیست» فعال بودند. ما بایستی از این تجارب بین المللی استفاده کنیم. ما نمی توانیم به این دلیل که عده ای روشنفکر تحت عنوان «مارکسیسم» ما را فریب داده و به ما خیانت کردند؛ دست از عقاید خودمان بر داریم و بگونیم «ما فقط کارگریم» و «ایسم»ها مال روشنفکران فریب کار هست. این کار درسته؟

کارگر پیشرو سنتی: نه! منم خودمو مارکسیست می دانم و لی راستش ما کارگران به روشنفکران چپ سنتی دیگر اعتمادی نداریم. از خودشان و بحث هاشان در عرصه تشکیلات (سانترالیزم دمکراتیک)، سازماندهی، سیاست و برنامه، تحلیل از حاکمیت، حزب طبقه کارگر؛ باید گسست کرد. این روشنفکران چپ سنتی تا کارنامه و عملکرد چند ساله آنها مورد بررسی قرار نگیرد نمی توان بحث هایشان را جدی گرفت.

کارگر پیشتاز انقلابی: به اعتقاد من بایستی این مسایل را از هم جدا کنیم و یک یک آنها را بررسی کنیم.

اول؛ در مورد ماهیت چپ سنتی و انحرافات آنها کاملاً توافق دارم. حرف تو درست است. بایستی کارنامه سیاسی و تشکیلاتی آنها را مورد بررسی دقیق قرار دهیم و درس های ضروری را بگیریم و به آنها اعتماد نکنیم تا عکس آن اثبات شود. بلکه باید کارنامه همه بازنگری شود. اما اینهم مسئله کارگران را حل نمی کند. حتی اگر اثبات شود که تمام گروههای سنتی اشتباه کرده و حتی بر فرض محال به اشتباهات خود پی ببرند و اعتراف کنند. بحث اصلی ما امروز تنها بر سر ماهیت چپ سنتی نیست. بحث بر سر سازماندهی کارگران پیشروی کمونیست است. اگر چپ سنتی در گذشته از واژه های سیاسی و

تشکیلاتی ما استفاده کرده است؛ ما نیابستی آن واژه های را بدون بررسی دقیق محتوای آنها مردود اعلام کنیم. این روش از برخورد که «هرچه مخالفان سیاسی ما بگویند پس عکس آن درست است»؛ روش صحیحی برای ارزیابی دقیق و منطقی نیست.

دوم؛ تمایز تصنعی بین «کارگر» و «روشنفکر» را بایستی رها کنیم. می گویی کارنامه گروه های سنتی روشنفکری (چه در ایران و چه سطح بین المللی) باید مورد بررسی قرار گیرند. منم موافقم. ولی ارانه کارنامه عملکرد فقط مرتبط به سازمان چپ سنتی نمی شود بلکه شامل تمام نیروهای کارگری کمونیستی می شود؛ از جمله خود کارگران پیشرو. من موافق نیستم که دنیا را به دو جبهه «روشنفکر» (سازمان های چپ سنتی) و «کارگر» (نیروی های واقعی کارگری) تقسیم کرده و اولی را پر از اشکال و دومی را منزله و پاکیزه نشان دهیم (یا در مقابل آن سکوت کنیم). به نظر من برنامه ها؛ سیاست ها، تشکیلات اشتباه در هر دو جبهه وجود داشته است و ما کارگران باید به همه موارد با ذره بین نگاه کنیم و درس های لازم را بگیریم.

همانطور که در میان کارگران پیشرو همه دچار اشتباه نشدند؛ در میان گروهها و سازمان ها همه دچار انحراف نبودند. در درون یک کیسه ریختن چپ همانقدر اشتباه است که کارگران پیشرو را یکپارچه قلمداد کردن. ما نمی توانیم از ماهیت ارتجاعی کارگرانی مانند محبوب ها و کمالی ها و صادقی ها به این نتیجه برسیم که کل طبقه کارگر در قدرت؛ همانند آنها عمل می کند و پس بهتر است همه کارگران از قدرت حذف گردند. همین آقایان در زمان شاه از «کارگران رادیکال» ضد استبدادی بودند. مگر نه؟ در سطح بین المللی هم همینطور. ما نمی توانیم از ماهیت کارگرانی مانند لخ و السا ها (در لهستان) و لولاها (در برزیل) به این نتیجه برسیم که هر رهبر کارگری که به قدرت برسد خدمتکار بورژوازی و بانک های بین المللی می شود! به همین ترتیب نمی توانیم انحرافات برخی از گروه های سنتی را بدوش همه سازمان های کمونیستی بیاندازیم. نمی توانیم خیانت های آشکار استالینیسم را با

دستاوردهای مارکسیسم یکی جلوه دهیم. همانقدر که مردود کردن کل طبقه کارگر به علت کجروی های چند رهبر کارگری (غیر وابسته به سازمان های سنتی) اشتباه است؛ همانقدر هم انحرافات سازمان های سنتی انحرافی را بر گردن همه انداختن غلط است. اضافه بر این برخی از این گروهها از گذشته و سیاستهای قبلی خود برش کرده و به صف کارگران پیشرو (در نظر و عمل) پیوسته و خواهان ایجاد تشکیلاتی جدا از پیشروی کارگری نیستند.

این مقاله اولین بار در بولتن درونی یک محفل کارگری انتشار یافت. به علت اهمیت این بحث ها در راستای مقابله با انحرافات درون پیشروی کارگری، این مقاله با تغییراتی جزئی مجدداً انتشار می یابد.

ما کارگران باید تمام نظریات در سطح بین المللی را مطالعه دقیق کنیم و دچار یک جانبه گرایی و برخوردهای دگماتیک که نهایتاً به جنبش کارگری لطمه می زند؛ نشویم.

تجربه نشان داده که طبقه کارگر نیاز به تشکیلات و حزب با ساختار تشکیلاتی دموکراتیک دارد؛ کارگران نیاز به برنامه و سیاست و تحلیل گر و محقق و رهبر دارند. کارگران نیاز به مطبوعات و رسانه های گروهی دارند. کارگران نیاز به دولت دارند. بدون در دست داشتن قدرت دولتی خود رها سازی کارگران تخیلی بیش نیست. مردود و یا کم بها جلوه دادن این نهادهای کارگری؛ تحت لوای اینکه اینها ابزار سازمان های سنتی هستند و یا الان زمان بحث آنها نیست؛ اشتباه است.

کارگر پیشرو سنتی: کی گفته که من مخالف ساختن حزب کارگران هستم. چیزی که من می گم اینست که این حزب باید به شکل شورایی عمل کند و همه اعضای آن کارگر باشند. و خودش را از «ایسم ها» (لنینیسم و تروتسکیسم) معاف کنه. چرا کارگران مارکسیست بدون روشنفکر آقا بالا سر نمی تونند خودشان را در شورا متشکل کنند؟ چرا حتماً باید یک حزب با صد تا ایسم به

دنبالش بیاد برای کارگران قیم مآب بشه؟ اگر روشنفکری دلش برای کارگران سوخته باید بیاد و به تشکل کارگری خدمت کنه. اینطور نیست؟

کارگر پیشتاز انقلابی: ببین رفیق عزیز متأسفانه تو هم دچار همان انحرافی شدی که سازمان سنتی دچار آن شده اند. آنها همه مسئله کارگری را تشکیل حزب خودشان می دانند و تشکلات مستقل کارگری (اتحادیه ها و شوراهای) را زانده حزبشان می دانند. رهبران حزب خودشان را به جای رهبران کارگری جا می زنند. و از کارگران می خواهند کولی بگیرند تا به مقاصد خود برسند. تو هم عکس آن را میگی. این برخوردها دو روی یک سکه اند. هر دو مسئله را از زاویه استفاده از همدیگر عنوان می کنند. هر دو خواهان قیم مآبی هستند. در نتیجه هر دو به منافع کارگران لطمه می زنند. یکی با «روشنفکر روشنفکر» کردن و دیگری با «کارگر کارگر» کردن. ما کارگران کمونیست وارد این جنگ زرگری نباید بشیم. نقطه شروع ما از جایی دیگری است.

تجارب مبارزه طبقاتی در سطح جهانی بما نشان می دهد که کارگران برای خود-رہاسازی باید کل جامعه را نیز رها سازند. یعنی کارگران باید به قول مارکس تدارک انقلاب سوسیالیستی را ببینند. خود-رها سازی کارگران تنها متکی بر تشکلات مستقل کارگری در چارچوب نظام حاکم میسر نیست. برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی باید ابتدا هسته کمونیستی کارگری و سپس با گسترش آن؛ حزب کمونیستی متشکل از کارگران پیشرو بوجود بیاید. این حزب باید هژمونی سیاسی، تشکیلاتی کل طبقه کارگر را برای انقلاب داشته باشد. تدارک سازماندهی انقلاب سوسیالیستی توسط تشکل های مستقل و یا شوراهای کارگری تحقق نمی یابد. حزب کمونیستی این تدارکات را باید ببیند و به تدریج و در عمل مبارزه طبقاتی اعتماد کل کارگران را به خود جلب کند. این حزب تنها حزب خالص کارگران عادی نیست. این حزب که در درون جامعه سرمایه داری ایجاد می شود حزب «کارگر روشنفکران» و «روشنفکر کارگران» است. «کارگر روشنفکران» رهبران عملی کارگران

روشنفکران

هستند که طی دوره ای از طریق فعالیت عملی در سطح کارخانه ها به تکامل نظریات سیاسی و تئوریک می رسند. «روشنفکر کارگران»؛ متشکل از روشنفکرانی هستند که از سطح تئوریک به ضرورت الحاق به جنبش کارگری رسیده اند. این دو بخش یکدیگر را در سطح عملی پیدا کرده و در سطح نظری بطور طبیعی بهم پیوند می خورند. در نتیجه «کارگر روشنفکران» طی دوره ای «روشنفکر کارگران» را آزمایش کرده و آنها را به عنوان متحدان سیاسی خود می پذیرند و برعکس. اتحاد سیاسی و تشکیلاتی این دو بخش یعنی اتحاد حاملین تجارب غنی عملی طبقه کارگر و نظریات تئوریک مرتبط به آن؛ و حاملین تجارب غنی تئوریک در سطح بین المللی و تجارب عملی ناشی از آن؛ نطفه اولیه حزب کمونیستی کارگری را بنا می نهد. این حزب یک حزب علنی خواهد بود. در این حزب دیگر زادگاه طبقاتی افراد مورد بررسی قرار نمی گیرد بلکه بحث بطور برابر بین اعضای آن در مورد استراتژی و تاکتیک های انقلابی برای تسخیر قدرت کارگری خواهد بود.

شوراهای کارگری تنها در دوره اعتلای انقلابی سازمان خواهند یافت. تشکلات واقعا مستقل کارگری نیز همانطور. در دوره پیشا دوره اعتلای انقلابی مسئله ساختن حزب کارگران کمونیست در محور کار انقلابی کارگران پیشرو کمونیست قرار دارد.

این حزب کارگری تجارب غنی ۲۰۰ سال مبارزه طبقاتی و ۲۰۰ سال نظریات تئوریک را در خود خواهد داشت. مبارزه نظری در جنبش کارگری بر محور مکتب هایی صورت گرفته آنها را با بنیاد گذاران آن مکتب مشخص می کنند. برای مثال در بین الملل اول دو نظریه بین المللی در مورد ماهیت دولت آتی مورد بحث قرار گرفت و دو فرد به نام مارکس و باکونین معرفی کننده این نظریات بودند. طرفداران نظریه اول به «مارکسیست» معروف شدند و دوم به بوکونینست (یا آناشویست). مکتب اول مارکسیسم است و دومی آناشویسم. بنابراین جنبش کارگری جهان تا به امروز خود را وابسته به یکی از این ایسم ها می داند. در مورد سایر ایسم ها هم به همین ترتیب.

کسانی که می خواهند از ایسم ها برش کنند باید حداقل بحث های اساسی آنها را مطالعه دقیق و همه جانبه کنند. کارگرانی که این الفبای مارکسیستی را هنوز درک نکرده اند و تحت لوی «مبارزه با سازمان های سنتی» و «ایسم ها» در مقابل آن قرار می گیرند، خود به سدی برای تدارک انقلاب کارگری سوسیالیستی مبدل می شوند. از این گذشته، مقابله با «ایسم ها» خود به یک «ایسم» تبدیل میشود. اگر این یک تئوری قابل دفاع باشد، رفته رفته خود را با عنوان «ایسم» مشخصی معرفی میکند و در نتیجه به ابزاری «ایسمی» برای مقابله با «ایسمی» دیگر تبدیل میشود. آیا میتوان برای دسته بندی تئوری ها و مفاهیم بجای «ایسم» از چیزی دیگر استفاده کرد که در ادامه و تکرار آن همان کارکرد «ایسم» را پیدا نکند؟

مهدی ریاضی

mehdi_riazi@hotmail.com

۱۴ تیر ۱۳۸۳

<http://iwsn.topcities.com/RIAZI/index.html>

بیست و نه آبان را روز همبستگی با کارگران زن سازیم

قانون خروج کارگران موقت از شمول قانون کار تا پایان سال جاری ۶۴٪ و تا پایان برنامه چهارم ۹۰٪ نیروی کار را هدف قرار خواهد داد (حسن صادقی، رئیس کانون عالی شورای اسلامی ایپنا، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۳) از یک طرف و قانون اخیر حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار از طرف دیگر، دو حمله دیگر رژیم

جمهوری اسلامی به طبقه کارگر ایران در راستای چرخش خود به سوی گلوبالیزاسیون (یا سرمایه گذاری جهانی) است. هر دو مورد، بی شک و بدون استثنا بر وضعیت نقداً پریشان خیل عظیم نیروی کار موجود در میان زنان جامعه ما بویژه کارگران زن موثر افتاده و آنان را بیش از پیش در برابر آینده ای نامعلوم و پراضطراب قرار میدهد.

بنا به آمار رسمی کشور (در سال و یک میلیون در کارگاه های کوچک روستایی که ۹۲٪ آنها شامل کارخانگی است ۱۳۷۵)، یک میلیون و ۲۵۸ هزار نفر در کارگاه های کوچک شهرهای بزرگ، شاغل هستند. با توجه این آمار، بسیار ساده میتوان دید که چگونه قوانین جدید مستقیماً کارگران زن را که ارزان ترین و فراوان ترین نیروی کار در جامعه هستند، مورد هدف قرار داده است.

زنان ایران با روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی تدریجاً و بسرعت آن حقوق ناچیزی را هم که در رژیم قبل از آن برخوردار بودند از دست دادند و تحت قوانین زن ستیز اسلامی بیش از یک چهارم قرن است که دارند برای حقوق انسانی و دموکراتیک خود به هر طریق ممکن میجنگند. در این دوران وضع زنان کارگر و زنان نان آور خانواده ها و بطور کلی زنانی که برای امرار معاش خود و وابستگانشان متکی به نیروی کار خود بوده اند، به مراتب نسبت به زنان خانه دار غیرشاغل و زنان مرفه سخت تر و اسفبارتر بوده است. این زنان در طول حکومت جمهوری اسلامی، به علت تبعیض جنسی بین زن و مرد و کمبود کار، ابتدا کار خود را از دست داده و سپس به علت خیل عظیمشان در میان بیکاران، به بدوی ترین و عقب افتاده ترین نحوی توسط صاحبان کارگاه ها و کارخانجات استثمار شده اند: تولید خانگی. تولید خانگی این زنان برای صاحبان این کارگاه ها و کارخانجات بیشترین سود را از همه جهت، در مقابل نازلترین دستمزدها و بدون پرداخت کوچکترین مزایایی مانند بیمه بازنشستگی، بیمه درمانی، بیمه بیکاری... داشته است. این زنان که در محیط خانه خود و در کنار افراد خانواده (بخصوص فرزندانشان) به کار مشغول هستند، از هیچ گونه

روشنفکر کارگران

گردد. دفاع از حقوق دموکراتیک زنان کارگر، اگر چه ممکن است به نظر بی اهمیت و جدا از مسائل کارگری به نظر آید، اما در حقیقت سخت ترین مرحله مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری است. حل مسائل حقوقی کارگران زن، بدون استثنا حل بخشی بزرگی از مسائل کارگران مرد را در بردارد و پیروزی در این مرحله کارگران را برای مبارزات سیاسی و طبقاتی قوی تر، متکی به نفس تر و سازماندهی شده تر میسازد.

این مبارزه سپس میتواند پس از ۲۹ آبان نیز ادامه داشته و رهبران انقلابی و شناخته شده کارگران با تجربه ای که در این زمینه در روز ۲۹ آبان کسب میکنند، در تاریخ نزدیک دیگری مجدداً یک فراخوان سراسری برای ادامه اعتراضات خود و قدم های بعدی بردارند. در این راستا کارگران زن کشور، مسئولیت تاریخی سنگینی را برای برداشتن قدم های اولیه بدوش دارند و کارگران مرد مسئولیت تاریخی پشتیبانی از آنان را.

سارا قاضی
۲۴ آبان ۱۳۸۳

اتفاق می افتد ؛ ولی به دلیل شرایط خاص ، کارگران زن هیچ گونه اعتراضی نمی کنند.» (ایلنا - ۴ آبان ۱۳۸۳)



اینها از جمله مصائبی است که کارگران زن در طول دو دهه و نیم با تمام روح و جان خود لمس کرده اند و اکنون زمان آن رسیده که در برابر اینهمه ستم جنسی و طبقاتی حرکتی اساسی و انقلابی انجام داد. به همین دلیل روز ۲۹ آبان سرآغاز خوبی برای مبارزات سازماندهی شده کارگران، بویژه کارگران زن است. زنان کارگر مبارزه و انقلابی ما میتوانند رهبری این حرکت سراسری را بدست گرفته و بقیه کارگران را سازماندهی کنند.

اگر تا کنون کارفرمایان به طور پراکنده از کارگران زن بهره کشی به شکل نمونه بالا نموده اند، از این پس، یعنی با شروع فعالیت سرمایه داران خارجی در کشور، این امری عادی و متداول خواهد شد و سازمان بین المللی کار یا دولت هم نه تنها برای دفاع از کارگران حضور ندارند که در واقع حضورشان برای تحکیم و تحمیل «بی قانونی» و استثمار هر چه بیشتر کلیه کارگران بدست نظام سرمایه داری جهانی است.

از اینرو است که باید مبارزه را هر چه زودتر سازماندهی کرده و رهبری آنرا بدست خود گرفت. مبارزه برای حقوق کارگران زن، ابتدایی ترین قدم در دفاع از حقوق دموکراتیک کارگران است و بهمین دلیل میباید از حمایت کلیه کارگران اعم از مرد و زن برخوردار

مزایای امینی برای سلامت خود و افراد خانواده شان برخوردار نبود و در اغلب موارد وسایل لازم را هم به خرج خود تهیه میکنند و در صورت صدمه دیدن کالای صاحبکار، از هیچ بیمه ای برخوردار نبود و باید از قبال درآمد ناچیز خود جریمه پرداخت نمایند.

وضع کارگران زن شاغل در کارگاه های کوچک شهری و روستایی نیز بهتر از وضع زنانی که تولید خانگی دارند، نبوده است. این زنان که همواره از حقوق ناچیزی در مقابل کار خود که یک شغل بشمار آمده برخوردارند، نه تنها از مزیت شغلی بهتری در مقایسه با کار در خانه برخوردار نیستند، بلکه باید با تجاوزات جنسی و حتک حرمتشان بدست سرکارگر یا کارفرما نیز ساخته و دم برنیاورند.

از اینها مهم تر اینکه چنین روندی در رابطه با کارگران زن باعث شده که آنها نه تنها مزایا و امنیت شغلی نداشته باشند، بلکه صاحبان کارخانجات، آنان را برای انجام کارهای سنگین استخدام موقت با حقوقی به مراتب نازلتر از آنچه به کارگران مرد میباید پرداخت شود، نموده اند.

«یکی از کارخانجات شرق تهران از زنان کارگر ، جهت اموری چون تراشکاری و کار با دستگاه پرس استفاده می کنند. اسـتفاده میـکنند. " مهدی مجیدی " ، دبیر اجرایی خانه کارگر شرق تهران ، در گفت و گو با خبرنگار سرویس کارگری ایلنا ، ضمن اعلام این خبر افزود : این کارخانه از بانوان کارگری که به نوعی نان آور خانواده هستند ، جهت کارهای سخت استفاده می کند و این زنان نیز به دلیل شرایط خاص و فقر ، حاضر به هیچ گونه اعتراضی نسبت به نحوه عملکرد صاحبان کارخانه نیستند. وی در ادامه گفت : بیشتر این کارگران نیز در انتهای سال اخراج شده و نفرات جدیدی جایگزین آن ها می شوند ؛ در حالی که این زنان به نوعی نان آور خانواده محسوب شده و اخراج آنان باعث قطع منبع درآمد خانواده آنان می گردد.

مجیدی در خاتمه تصریح کرد : در این کارخانه ، آسیب دیدگی کارگران بسیار

جوان



سوسیالیست

نشریه اتحادیه جوانان سوسیالیست
انقلابی ایران

سرمدبیر: رُزا جوان

roza_javaan@fastmail.fm

۲۲

شماره

۱ دی ۱۳۸۳

روزنامه جوان سوسیالیست

آقای چاوز! با خاتمی دست ندهید!

نامه سرگشاده به رئیس جمهور هوگو چاوز

آقای هوگو رافائل چاوز فریاس
رئیس جمهور جمهوری بولیواری ونزویلا

آقای رئیس جمهور عزیز

ما با قدری نگرانی مطلع شدیم که شما عازم چهارمین سفر خود به ایران هستید. ما معتقدیم که رژیم ایران میخواید از اسم و محبوبیت شما در میان توده مردم آمریکای لاتین، فعالان مترقی و مخالف گلوبالیزاسیون در جهان استفاده کرده و از این طریق از خود چهره ای شبیه بشما جعل کند.

ریاست محترم، این رژیم از اساس با حکومت شما که از پشتیبانی عمومی برخوردار میباشد - و این پشتیبانی بارها به نمایش گذاشته شده (حتی در فرمانده ماه اوت)، متفاوت است. این رژیم است که با سرکوب جنبش توده ای یک چهارم جمعیت کشور بر علیه فقر و دیکتاتوری به قدرت رسید. جنبش از طرف کارگران ایران رهبری میشود. رژیم، به جای کمک در مراحل اولیه کنترل کارگری بر صنایع، دست به اعمال دیکتاتوری مذهبی زد که باعث بدتر شدن وضع زندگی و شرایط کار کارگران در مقایسه با زمان شاه طرفدار آمریکا، شد.

در ایران هیچگونه حق اعتصاب و حق داشتن سازمان های مستقل وجود ندارد و ما مرتب شاهد تغییرات در قانون کار هستیم که هر چه بیشتر و بیشتر بخش های بزرگی از کارگران را بدون هر گونه حمایت قانونی رها میکنند. کارگرانی که بیش از همه صدمه دیده اند کارگران زن خود را در شرایطی کاملاً بی پناه در برابر کارفرمایان و مدیران میبایند. شرایط بویژه برای زنانی که تنها سرپرست خانواده خود هستند، بسیار سخت شده است.

در جشن اول ماه مه امسال، ده ها تن، تنها به این خاطر که در یک راهپیمایی عمومی شرکت کرده بودند، کتک خورده و دستگیر شدند. وجود دادگاه های ادامه دار فعالان سقز در کردستان ایران دلیل روشنی است بر کمبود وجود حقوق

دموکراتیک برای توده مردم و رفتار مستبدانه رژیم و اینکه مسئولین امر در برابر اعمال خود، مجبور به جوابگویی به هیچ کس نیستند. در مجلس و در میان مسئولین حکومتی، هیچ کس نیست که مدافع کارگران در داشتن کنترل بر روی کار و زندگیشان باشد. همزمان قشر ممتاز رژیم و خانواده هایشان و صفی از مقامات و هوادارانشان در حال انباشته کردن درآمد حاصل از نفت و گاز کشور، به نفع جیب های خود هستند. در حالیکه تعداد بیکاران (حدود ۳/۵ میلیون)، کودکان خیابانی (بیش از ۲۰۰ هزار)، خودفروشان (۳۰۰ هزار) و مردم بسیار بی بضاعت در حال صعود است، مقامات بالای رژیم جمهوری اسلامی در حال واریز کردن ثروت های هنگفتی در بانک های خارجی هستند.

قیمت بالای کنونی نفت به هیچ وجه به نفع توده مردم ایران نیست: هیچ گونه کلینک های پزشکی برای مردم بی بضاعت ساخته نشده، پزشکی از خارج به داخل آورده نشده، هیچ پولی برای مبارزه با بیسوادی یا کاهش فقر مصرف نگشته است. برعکس بنا به اقدامات در دست، ۶۵٪ صنایع ملی در دست فروش به بخش خصوصی است، قوانین کار مرتباً رقیق تر شده و طیف فعالیت در «منطقه تجارت آزاد» در حال گسترش است و از این قبیل.

لذا ما از شما خواهش میکنیم که از مهمانداران ایرانی خود بخواهید تا مدارک خود مبنی بر وجود قوانین دموکراتیک و رعایت حقوق کارگران را در کنار استانداردی که برای زندگی کارگران و فقرا تهیه کرده اند، به شما نشان دهند. اگر آنها میخواهند که خود را با شما مقایسه کنند، پس لازم است توضیح دهند که چرا صدها هزار فرزند دختر و پسر دلیر مردم را کشته، چرا میلیونها انسان را به تبعید فرستاده و چرا میلیونها انسان باقیمانده در کشور را عملاً در زندان نگهداشته و آنها را برای آمدن امپریالیست ها در آینده نزدیک به منظور استثمارشان آماده میکنند؟

با احترام

شبکه همبستگی کارگری

۸ آذر ۱۳۸۳

نه هر آن که سرتراشد قلندری داند!

زمانی که واژه ای بری از تمامی ابهامات در قلمرو کلمات یافت نمی شود تا در رساندن مفهوم مورد نظر دشواری رخ ندهد، به ناچار بایستی هرآن که را سر می تراشد، دست و پای بست و شیوه ی قلندری پرسید تا از میان این همه مدعی، آنی را یافت که به معنای حقیقی کلمه انقلابی باشد! یک انقلابی واقعی!

آن که سرباز مصمم نبردی باشد که در پس آن جهانی حاصل گردد که در آن:

تنش در میان اجتماعات بشری به حداقل مقدار ممکن کاهش یابد، هر فرد انسان فارغ از رنج دوگانگی، تضادهای برون و درون حس کند که زندگی از گهواره تا گور جان کندن برای حفظ بقا نیست، حل شدن در مناسبات اقتصادی استثمار نیست. جهانی که رسیدن به معنای حقیقی مفاهیمی چون عشق، زندگی، رشد، تلاش و ... رویا نباشد و هر فرد انسان در مسیر رشد و تعالی خود از یاری دیگران بهره مند گردد همان گونه که خود یاور سایر افراد جامعه است.

جهانی که در آن پایدارترین حالت ممکن برای شکل گیری و حفظ چهارچوبهای زندگی اجتماعی به دست آمده باشد.

انقلابی واقعی سرباز مصمم چنین انقلابی است، انقلابی که ابزار فروریختن بنیادهای جوامع سرمایه داری است و راه علاج قطعی بیماری تناقضات حاکم در جهان ما. برای تدارک چنین انقلابی، برای رهبری موجی که توان در هم شکستن نظم موجود برای برقرارساختن جهان بالا را داشته باشد چه تعداد نیرو کافی است؟

بسیار اندک تر از تعداد جمعیتی که بر نظم موجود خرده می گیرند و بردارنداختن طرحی نو مدعی می شوند! و این یکی از اساسی ترین دلایل به تعویق افتادن انقلاب است. در میان این جمع، عصیان گری عده ای در برابر نظام حاکم بر سر بود یا نبود رابطه ی ارباب و بردگی در

تاریخ

نقش پرولتاریا از دیدگاه مارکس

نوشته ای که مشاهده می کنید مصاحبه ای است با رفیق م- رازی در مورد مسائل نظری پرولتاریا از دیدگاه مارکس. سوالات این مصاحبه توسط صادق یکی از فعالان در ایران عنوان شده است.

در کانون بیانیته مارکسیستی (مانیفست) و بسیاری از نوشته های سیاسی دیگر مارکس و انگلس، پرولتاریا یا طبقه کارگر قرار دارد. مارکس و انگلس تا چه حد طبقه کارگر را به منزله نیروی محرک آن انقلاب اجتماعی می دانستند که خود در راه آن می کوشیدند؟

در پیوند با این سؤال دو نکته حائز اهمیت طرح می گردد. نخست در مورد محوری بودن نقش پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی یا نظریه «خود-رهاسازی» پرولتاریا؛ و دوم آمادگی یا «پختگی» یا بلوغ پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب اجتماعی از دیدگاه مارکس و انگلس. به این دو مورد در زیر می پردازم:

نظریه «خود-رهاسازی» پرولتاریا

در ابتدا باید ذکر شود که گرچه نکات بالا موضوع بحث نظری و فعالیت عملی مارکس و انگلس در حیات سیاسی شان بوده است؛ اما آنها کاشف این دیدگاه ها نبوده، که ریشه این مسایل محوری به دوران پیشا مارکس و انگلس بر می گردد. برای نمونه نقش مسئله «خود-رهاسازی» پرولتاریا و «مبارزه طبقاتی» و ایده های جامعه کمونیستی در ادبیات جناح چپ جنبش چارتیستی انگلستان زمانی که کارل مارکس در سن کودکی بود؛ دیده شده است. این عقاید نیازی به تحلیل و تحقیق توسط محققانی نظیر کارل مارکس و انگلس نداشتند؛ آنها به صورت خودجوش از درون جنبش کارگری در تعرض و بی اعتمادی به نظام سرمایه داری نوپا، ظاهر گشتند. در آن دوره، بورژوازی نو پا همراه با استثمار کارگران، سیاست های «کمک

نیازها، استعدادها و توانایی های اکثریت را به نفع بهره برداری اقلیت از قسمت اعظم ثروت و امکانات می طلبد، هر فرد سازنده ی این جامعه درگیر احساسات متناقض و تضادهای درون و بیرون خویش، دانما در آرزو و تلاش برای کسب پناهی در برابر این بحرانهای روحی خیال می بافد!

برای انسانها آزمندی نسبت به شهرت و کسب جایگاه ویژه در نظر سایرین و یا آویزان گشتن به دل مشغولیهای ملال آور زندگی مرهمی برای این زخمهاست. یکی هنر را دست آویز قرار می دهد، دیگری ورزش را و یکی هم قلم فرسایهای کم بها را در حیطه سیاست!

انقلابی قلابی، مارکسیستی قلابی است. روشنفکر یا کارگر، تفاوتی نمی کند. امروز هیت عده ای، حضورسایه وار در میدان مبارزه علیه سرمایه داری است. سایه های لرزانی که انگل وار از پیکر جنبش کارگری تغذیه می کنند، تغذیه ای که روانشان را بایستی تامین سازد و برای از دست ندادن اعتبار پوشالی خود، حتی از ضربه زدن به انقلابیون واقعی باکی ندارند. اگر توهم مبارزه را از آنها جدا سازی، هیچ باقی نمی ماند جز شخصیتی بی بها و علمی.

یک انقلابی قلابی، اگر قادر باشد نیاز روانیش را، حس آزمندیش را در عرصه ی دیگری تامین کند، مطمئناً به چنین عرصه ای پر خطری پا نمی گذارد. اما مسئله این جااست که استعدادش برای حوزه های دیگر کفایت نمی کند پس با احتیاط وارد گود می شود؛ گودی که انقلابی واقعی در مبارزه با دشمن مصمم و فداکار می جنگد و هرگز عقب نشینی نمی کند. در صورتی که انقلابی قلابی درحاشیه می ایستد و گاهی نیز برای نمایش خویش هواری چاشنی این حضور سایه وار می کند؛ و البته در لحظه ای که خطری متوجه خود نسازد!

به حق گفته اند که هرآن که سر تراشد، قلندری نداند!

رزا جوان
۸۳/۹/۸

<http://www.javaan.net>

جوامع بشری نیست. یگانه عامل جدال، نحوه تقسیم بندی نقشهای سیستم استثمار سرمایه داری است که چه کس برده باشد و که ارباب و در میان اربابان تکه ی بزرگ کیک از آن کدام ارباب! درد این عده ی کثیر حاشیه نشینی قدرت است، نه دنیایی که تا خرخره در کثافات نظام سرمایه داری دست و پا می زند و هر روز با بحرانی تازه تر روبرو می شود. اینان اگر روزگاری واژه انقلاب را به زبان بیاورند، در جوارش هرگز امکان فراهم آوردن هم زیستی مسالمت آمیز با حاکمیت موجود را از یاد نمی برند. به این گونه است که از آستین رفتارندوم را بیرون می کشند تا حاکمیت فعلی را با شیوه ای به زیر بکشند که تنها انقلابی سیاسی رخ دهد، بی آن که دغدغه ی بروز انقلابی اجتماعی خواب از چشمشان بریاید.

هرآن که دردش بنیادهای نظام استثمار نباشد، انقلابی نیست. یک انقلابی واقعی مارکسیست است. حتی اگر به زبان نیاورد، حتی اگر انکار کند. اندیشه اش او را چه خود بخواد و چه نخواهد با جهان بینی انقلابی مارکسیسم همسو ساخته است، پس بنابراین به جرات می توان ادعا کرد که او آگاه یا ناآگاه به واژه ها، برای ساختن جهان برابری، جهان یگانگی، تئوری مارکس را به عمل گذاشته است.

بی شک یک انقلابی واقعی مارکسیست است اما عکس این قضیه ممکن است صادق نباشد! هرمارکسیستی انقلابی نیست، حتی اگر مدعی این میدان باشد و ادعایش گوش از فلک کر کند؛ که اگر چنین بود شاید امروز از مرحله سوسیالیسم در گذار به کمونیسم، جهان ایده آل، حرکت می کردیم.

چپ در پیکره ی خود، دچار آفات فلج کننده ای است. از نفوذ عقاید فرمیستی، افتراق و شاخه های بسیار گرفته تا حضور ویروسهایی که تنها شکلک انقلابی بودن را می سازند و گاهی آنقدر در این توهم غرق می شوند که خود نیز باورشان می گردد که سکان کشتی جنبش را بر دست گرفته اند!

در جوامع سرمایه داری، در فساد عمیقش، این تنها جسم بشر نیست که نفع شخصی را دنبال می کند، روانش نیز در پی منفعت له له می زند. زمانی که خاصیت چنین سیستمی به ناچار سرکوب

www.javaan.net

رسانی» و مؤسسات «خیریه» را به مثابه راه حل مشکلات کارگران ارائه می داد. انگلس در نشریه کارگری «جمهوری» در این باره چنین نوشت: "برای ما هیچ چیزی تنفرآمیزتر، توهین آمیزتر، پدسالانه تر... از کمک های خیریه به کارگران وجود ندارد. در مقابل این سیاست های به اصطلاح «انسان دوستانه» بود که چارتیست ها مسئله «خود-رهاسازی» پرولتاریا را در دستور کار خود قرار دادند.

حتی چند ماه پیش از نگارش «بیانیه کمونیست» توسط کارل مارکس و انگلس (دو جوان بیست و چند ساله)، یکی از همراهان کارل مارکس به نام «ویلیهم وولف» در روزنامه «اتحادیه کمونیستها» چنین نوشت: "در حقیقت اگر ما پرولترها خود را آزاد نسازیم هیچ کسی نه می تواند و نه خواهد توانست آن آزادی را به ما اعطا کند."

از اینرو کارل مارکس در پژواک صدای کارگران؛ در نخستین قوانین بین الملل اول به عنوان اصل اساسی آن چنین نوشت: "....رهایی طبقه کارگر باید توسط خود کارگران بدست آید...." در واقع می توان اذعان داشت که مشخصاً از سال ۱۸۴۷ در افکار و نوشت های کارل مارکس نظریه «خود-رهاسازی» پرولتاریا و در رأس آن دیدگاه «مبارزه طبقاتی»؛ به مثابه محور سیاست سوسیالیستی؛ ظاهر شد. مبارزه نظری مارکس و انگلس با گرایش های خرده بورژوایی و بورژوایی که زیر لوای «سوسیال-ایزم» (به مفهوم رفرم های اجتماعی بورژوایی) برای کارگران نسخه می پیچیدند؛ در بیانیه کمونیست (دسامبر ۱۸۴۷ تا ژانویه ۱۸۴۸) آغاز شد.

مارکس و انگلس، بیانیه کمونیسم را چنین آغاز می کنند:

"شبحی در اروپا در گشت و گذار است- شبح کمونیسم. تمام نیروهای اروپای کهن... در اتحاد مقدس گرد آمده اند تا این شبح را از اروپا برانند." از همین نخستین جمله؛ مارکس و انگلس نشان می دهند که نظریات کمونیستی در درون جنبش کارگری وجود داشته و از کشفیات آنها نبوده است. و ترس بورژوازی در واقع از شبح کمونیسمی است که توسط خود کارگران از درون جنبش زنده ی پرولتری قرن نوزدهم بیرون آمده و معرف نقطه ی عطفی در تکامل این جنبش است. بلافاصله پس

از این مقدمه نتیجه می گیرند که "همه ی قدرت های اروپایی به نقد پذیرفته اند که کمونیسم خود یک قدرت است."

مارکس و انگلس در بخش ۳ بیانیه کمونیست (ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی) نه تنها انواع گرایش های بورژوایی که تحت لوای «سوسیالیسم» برای کارگران دلسوزی می کنند را به باد انتقاد می گیرند؛ حتی از گرایش های خرده بورژوا به عنوان جریانات "ارتجاعی" نام می برند:

"در کشورهایی که تمدن جدید کمال رشد خود را داشته است، طبقه ی جدیدی از خرده بورژوا تشکیل شده که بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است و پیوسته به عنوان بخش مکملی از جامعه ی بورژوایی تجدید نیرو می کند. با وجود این فرد فرد اعضاء این طبقه، در نتیجه ی رقابت، پیوسته به اعماق پرولتاریا پرتاب می شوند، و هر قدر که صنعت جدید رشد می کند، آنان به رأی العین، آن لحظه از تاریخ را مجسم می کنند.... این طبیعی بود که نویسندگانی که جانب پرولتاریا را در مقابل بورژوازی می گرفتند، در انتقاد خود از رژیم بورژوایی، بایست از ضوابط روستاییان و خرده بورژوایی سود می جستند، و از دیدگاه این طبقات بینامین، باید سینه برای دفاع از طبقه ی کارگر سپر می کردند. سوسیالیسم خرده بورژوایی، بدینگونه بوجود آمد.... این سوسیالیسم هم ارتجاعی است و هم ناکجا آبادی." (بیانیه کمونیست)

بنابراین از دیدگاه این دو جوان کمونیست؛ اول؛ کمونیسم در از بطن خود جنبش کارگری پدیدار شده و اینکه در آن دوره "همه ی قدرت های اروپایی به نقد پذیرفته اند که کمونیسم خود یک قدرت است". دوم؛ این قدرت کارگری تنها به اتکا به نیروی خودش به خود-رهاسازی خواهد رسید و به هیچ قیم و «دلسوز» بورژوایی و خرده بورژوایی نیازی ندارد. تمام سیاست های بورژوایی و خرده بورژوایی برای بهبود وضعیت کارگران و «خیرات» آنها نه تنها کمکی به کارگران نمی کند بلکه راه را برای رها سازی کامل طبقه کارگر از شر نظام سرمایه داری مسدود می کند.

بلوغ پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب اجتماعی

کارل مارکس ضمن تأکید بر محوری بودن نقش پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی؛ در نامه ها و نوشتجات خود به نقش بالقوه انقلابی پرولتاریا در مقابل تکالیف مهم اجتماعی آن اشاره کرده، و از پرولتاریا «خدا» نمی ساخت. او در سال ۱۸۴۸ در کتاب «خانواده مقدس» در پاسخ به نقد «برونو بونر» در موضع گیری سوسیالیست نسبت به پرولتاریا، نوشت: "زمانی که سوسیالیست ها می نویسند که برای پرولتاریا نقش {انقلابی} تاریخی- بین المللی قایل هستند؛ این مطلقاً بدان مفهومی نیست که «بونر» وانمود می کند مبنی بر اینکه سوسیالیست ها، پرولتاریا را به عنوان خدایان می شناسند؛ درست برعکس". به اعتقاد مارکس نباید برای پرولتاریا نقش «خدا گونه» قایل شد؛ زیرا که در وضعیت بسیار نا به سامان اقتصادی و زیر فشارهای فزاینده روانی و جسمانی قرار گرفته و تلاش می کند که به «خود-رهاسازی» و تغییر اساسی و بنیادین جامعه نایل آید. مارکس در همان کتاب بالا می نویسند که پرولتاریا: "نمی تواند خود را رها سازد مگر اینکه شرایط زندگی خود را نابود کند. شرایط زندگی خود را نیز بدون نابودی تمام شرایط زندگی جامعه امروزی که در وضعیت خودش خلاصه شده است، نمی تواند نابود کند."

بنابراین؛ از دیدگاه مارکس؛ انقلابی نامیدن پرولتاریا به این مفهوم نیست که آن یک طبقه یک پارچه و بلفعل انقلابی است. بدین مفهوم است که آن طبقه ای از لحاظ تاریخی بالقوه انقلابی است، که سکان انقلاب سوسیالیستی که در روند «شدن» است؛ را بدست خواهد گرفت. طبقه ای که خواهان نه تنها «خود-رها سازی» خودش به عنوان طبقه کارگر؛ بلکه رهاسازی کل جامعه از شر سرمایه داری است. طبقه ای که در تلاش تغییر جامعه است تا خود را نیز رها سازد. زیرا بدون رها سازی کل جامعه خود نیز رها نمی گردد. در نتیجه مارکس با ایده های ماوراء چپی برخی از کمونیست ها در «اتحادیه کمونیست» که خواهان «انقلاب فوری» بدون تدارکات و کسب آگاهی لازم طبقاتی بودند؛ مرزبندی روشن داشت.

مارکس بر این اعتقاد بود که پرولتاریا خود بخشی از جامعه بورژوایی است. پرولتاریا در جامعه سرمایه داری تولد

تولید پرولتاریا

یافته و بزرگ شده است. مسئله انقلاب در همین جامعه آغاز می شود ولی در اینجا خاتمه پیدا نمی کند. پرولتاریا در جامعه سرمایه داری یک بدن یک پارچه و آگاه و انقلابی نیست. درست بر عکس؛ به علت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی از طریق نهادهای مذهبی؛ مطبوعات؛ رسانه عمومی و مؤسسات آموزشی و غیره (و اختناق و سرکوب)؛ طبقه کارگر تحت تأثیر عقیدتی بورژوازی قرار می گیرد. از اینرو در نوشتجات متعدد؛ مارکس و انگلس صحبت از: "ایدئولوژی حاکم در جامعه ایدئولوژی هیئت حاکم است" یا: "اعتقادهای حاکم طبقه حاکم" به میان می آورند. مارکس در مقابل کسانی که از او سوال می کردند که آیا طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری قادر به انقلاب است؟ پاسخ می داد: کارگران با آگاهی موجود نمی توانند انقلاب سوسیالیستی را به فرجام برسانند. کارگران با آگاهی کنونی نه قادر به انقلاب سوسیالیستی اند و نه قادر به ساختن جهانی نوین. آنها باید دستخوش استحاله و تغییرات اساسی شده و تا بتوانند خود را برای انقلاب آماده کنند. اما در عین حال آنها تنها با موعظه، خواندن کتاب، داشتن سلسله مراتب اداری نمی توانند به آگاهی انقلابی و حاکمیت برسند. کارگران تنها از طریق مبارزه طبقاتی است که می توانند خود را به بلوغ برسانند. مبارزه ای برای تغییر شرایط موجود و وضعیت خودشان. نظر مارکس این بود که: فعالیت انقلابی؛ کارگران را تغییر می دهد و آنها به نوبت شرایط اجتماعی را تغییر می دهند. مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی می نویسد که: "هم برای تولید آگاهی کمونیستی در سطح کلان و هم برای توفیق اهداف نهایی؛ تغییر اساسی انسان در سطح کلان نیز ضروری است. تغییری اساسی ی که تنها در سطح عملی امکان پذیر است، یعنی انقلاب. در نتیجه، انقلاب ضروری است نه تنها به این دلیل که طبقه حاکم از راه دیگری سرنگون نمی گردد، بلکه به این علت که طبقه سرنگون کننده تنها در روند انقلاب موفق می شود که خود را از تمامی کثافات کهن رها کرده و آماده یافتن جامعه نوین گردد"

به اعتقاد مارکس و انگلس چندین پیش شرط برای آمادگی و بلوغ طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی ضروری بود:

اول؛ آمادگی شرایط عینی (اقتصادی). یعنی شرایطی که تحت آن پرولتاریا به رشد و بلوغ سیاسی برای مقابله با سرمایه داری می رسد. مارکس و انگلس بر این اعتقاد بودند که رشد اقتصادی سرمایه داری منجر به تکامل آگاهی نیز می شود. به عبارت دیگر سرمایه داری با رشد خود «گورکنان» خود را نیز پرورش می دهد.

دوم؛ یکپارچگی طبقه کارگر. مارکس و انگلس هرگز طبقه کارگر را یک مقوله یک پارچه قلمداد نکردند. حتی برخوردهای شدیدی به مماشات جویی برخی از کارگران نشان دادند. زیرا در درون طبقه کارگر بخش های مختلفی وجود دارد: اشرافیت کارگری؛ بورکراسی کارگری؛ کارگران فرصت طلب و رفرمیست، کارگران سندیکالیست، کارگران رادیکال غیر کمونیست و کارگران کمونیست. برای انقلاب سوسیالیستی حداقل در سطح رهبری این طبقه یکپارچگی سیاسی و نظری باید بوجود آید. به اعتقاد مارکس بلوغ کارگران برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی می باید به گرد جهان بینی طبقه کارگر یعنی کمونیسم صورت پذیرد. سوم؛ ختنی سازی نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی در درون طبقه کارگر به ویژه رهبران کارگران. روند بلوغ طبقه کارگر برای رها سازی خود و سازماندهی انقلاب باید مترادف باشد با ختنی سازی ایدئولوژی بورژوازی (رفرمیسم؛ سندیکالیسم و مماشات جویی با دولت سرمایه داری و غیره).

چهارم؛ خود-سازماندهی کارگران. این بخش از دیدگاه مارکس و انگلس به مثابه محور اساسی بخش های دیگر است. توسط خود-سازماندهی کارگران است که مبارزه برای یکپارچگی سیاسی و مقابله با گرایش های بورژوایی و رفرمیستی و تدارک انقلاب سوسیالیستی تحقق پذیر خواهد بود. در مرکز خود-سازماندهی مسئله تشکیلات یا حزب کارگران کمونیست است.

مارکس و انگلس بر این اعتقاد بودند که کارگران بر محور اعتقادات کمونیستی بایستی تشکیلات و حزب خاص خود را داشته باشند. مارکس و انگلس در تمام دوران زندگی خود به سازماندهی تشکیلات کمونیستی بین المللی مبادرت کردند. در این راستا مبارزه با گرایش های خرده بورژوا رادیکال را سازمان دادند. عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن

۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیسم خرده بورژوایی سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

"...هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در برگیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود." (خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - مارس ۱۸۵۰).

مارکس دو دهه بعد به شکل مشخص می نویسد:

" در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی - علیه کلیه حزب های طبقات دارا - متشکل کند... این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغاء همه طبقات، تضمین می کند." (کنفرانس لندن - ۱۸۷۱).

اما در این دوره، مارکس و انگلس "سر ترکه" را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به «بلوک» در ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ چنین ارائه می دهد:

"مارکس و من تا حدودی در باره تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود تکر کنیم کسانی که آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچوقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم."

